



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

جمعه ۲۷ مارچ ۲۰۲۰

ناتور رحمانی

ابلیس در آینه

من در آینه کی را می بینم ؟

این که از آینه بمن چشم دوخته است ، چقدر شبیه خود من است ... برآستی خود من کی استم ، من کیم ؟؟

شاید دیگران در شناخت من اشتباه نمایند ، اما من به خطا نمیروم ، من خودم را نیک می شناسم ، « من آن بلای استم که روزگار بخود ندیده » من از آن بی وجدان های روزگارم ، من یک آدمک بی آبروی دیده پاره ام ، من موجود بی پدر و مادر گشته ام ، من فاقد هویت استم ، نمیدانم بچه های من به نام کدام پدر تکیه میکنند ؟

پدری که هیچ چیز ندارد ، نه شرف و نه اصلیت و ... دراصل من آدم نیستم ، زیرا از خانواده آدم و آدمیت عاق شده و دور افتاده ام ، آنهم بخاطر کارکرد هایم ، مگر « سعدی » بزرگ نگفته است : « تو کز محنت دیگران بی غمی --- نشاید که نهند نامت آدمی » من بفکر محنت و غم کس نیستم ، من خودم مایه مصیبت استم و هر لحظه برای غمزدگان غم میفزایم ، من در زندگی ام همیشه نقش بازی کرده ام ، من بازیگر بی همتا استم ، میدانید چرا اینقدر (من - من) میگویم ؟ چون می بینم که فقط (من) استم و دیگران هیچ ، من با واژه (ما) در تضادم ، هیچ آشنا نیستم ، بلی ، من نقش های زیادی را در زندگی ننگین خود بازی کرده ام ، نقش سردار شاه پرست ، جمهورخواه دوآتشه ، خلقی سرخ ، پرچمی اشرف زاده ، مجاهد سرسپرده ، طالب وارد شده ، حتا نقش تکنوکرات ، بیروکرات و دموکرات را نیز در این سیستم جدید بازی کرده ام ، من همان (شجاع الدوله) استم ، بلی همان شاه شجاع که تا کنون دهها بار در روزگار تجاوز و اشغال افغانستان توسط بیگانگان در خدمت آنها و برای فراهم نمودن زمینه های بیشتری برای متجاوزین نقش خود را در صدا و سیمای منفورترین و وطنفروشان مزدور (چپ و راست) در عرصه های مختلف

بازی کرده ام ، نقش های نفرت انگیز را ، چرا نفرت انگیز باشد ، در اصل دنیا نفرت انگیز و فاسد است ، یعنی من آنرا فاسد ساخته ام .

زرنگ کسی است که گلیم خود را از آب برون بکشد ، مرد استی ازین نابسامانی ها ، از گیرودار این هنگامه ها خودت را نجات بده ، زنت را ، بچه هایت را نجات بده ، لازم نیست در فکر تحول باشی ، تحول ، دموکراسی ، ترقی ، انقلاب ، مبارزه ، مردم ، وطن ، انسانیت ، وجدان و چه وجه و چه همه چتیاست است ، میفهمی چتیاست ، تنها کافی است که زندگی کنی ، آنهم به هر شکل ممکن و به هر پستی که لازم باشد ، حتا بقیمت خون یک ملت و ویران کردن یک کشور ، سعی داشته باش از آب خیت ماهی بگیری ، ماهی های کلان ، کلان ، اگر هم آب خیت و گل آلود نباشد ، آنرا با دسیسه ، توطئه ، با فریب و ترفند خیت و گل آلود بساز ، فقط کوشش کن چیزی برای خود بسازی ، سعی نما بدور خود حصار ایجاد نمایی تا در آنجا آرام ، خشنود و مصون باشی ، حصار ای چون آسمانخراشی ، پلازایی ، شرکتی ، بانکی ، تانکی ، هوتلی ، رستوران و کافه پی ، موسیقی ، گیلای ، عشقی ، سکسی یک چیزی ، و باز اگر یکروز مثل خر بمیری (دور از جان خر) مهم نیست ، نه مثلیکه درست نگفتم تو مرگ طبیعی نداری ، تو حتا نمی توانی خود کُشی نمایی ، زیرا فاقد این شرافت میباشی تو را مثل یک موش مودی می کُشند و از تو چیزی در ذهن نمی ماند ، زیرا تو آدمک بدون گذشته و آینده استی تو فقط در حال زندگی کردی و بنرخ روز نان خوردی ... اما باش یک گپ ، از تو در تاریخ یاد خواهند کرد ، نام تو برای همیشه در تاریخ با خط درشت و سیاه نوشته خواهد شد **« خاین بوطن ، خاین ب مردم »**.

فکر میکنم حالا دگر خود را شناخته باشی ، تو همین حالا بیشتر از یک مرده چیزی نیستی ، موجودی که از هرگونه حرکت ، تحول و ترقی میترسد مرده است ، یک مرده بدنام

من چرا این حرفها را به خودم میزنم ؟ شاید وجدانم بیدار شده باشد و این صدای اوست ؟!! نه ، بابا کدام وجدان ؟ وجدان من سالهاست مُرده ، من در واقع وجدان ندارم ، پس اگر این ندای وجدان نیست ، چه است ؟ چرا من را شکنجه و آزار میدهد ، چرا از خودم می شرمم ، چرا زیاد خسته استم ، چرا از هر صدا و سایه بی میترسم ، چرا از مواجه شدن با صداقت و حقیقت خوف دارم ، چرا از محکمه مردم هراس دارم ، چرا ، چرا؟؟؟

کاش میتوانستم فرار کنم ، بکجا فرار کنم که آنجا حرفی از عدالت نباشد ، کجا بروم تا با غضب مردم روبرو نگردم ... کاش میتوانستم خودکشی نمایم ، افسوس ، این شرافت را هم ندارم .

گنبدیدگی وجودم بجای رسیده که خودم را منبع همه تضاد ها می بینم ، من چپ چپم ، راست راستم ، میانه رو و بیطرفم ، عقبگرا و تاریک فکرم ، من یک موجود پوپنک زده ام ، همه اینرا می فهمند ، زنگ زده ، کهنه ، قهقرایی و پوپنک زده ، من ضد نوآوری و دگراندیشی ام ، ضد انسان و انسانیت ، من از سازندگی و زیبایی نفرت دارم ، همانطور که خدا از من نفرت دارد ، خدا از هر بی وجدانی نفرت دارد ، برو داشته باشد ، کدام خدا ؟ من برای خودم خدای نمی شناسم ، خالق من سود و سرمایه ، زور و قدرت است ، من مخلوق آنها استم ، من کار این دنیا را بکام خود فیصله میکنم ، حتا اگر لازم باشد جهان را به خون و آتش میکشانم ، باز در آن دنیا بگزار من را هزار بار به آتش جهنم بسوزانند .

می بینم که شما درحیرت اید و می پرسید : چرا من سر به نیست نمی گردم ، چرا گرفتار بلا های بی درمان نمی شوم ، چرا مصیبت هیچ جنگی دامان من را نمی گیرد ، چرا اولاد و خویش و تبار من تباہ نمی شوند ، چرا گلیم غم در خانه من هموار نیست و دهها چرای دگر فکر پریشان شمارا پریشان تر میسازد ، مطمئن باشید دنیا بامن و زور بامن است ، من خودم سراپا مصیبتم ، مصیبت را هیچگاه مصیبت نمیزند ، مصیبت بطرف کسی میرود که ضعیف است ، دنیا ضد آدم ناتوان ، منفی باف ، معجزه خواه ، خرافات پسند ، خود برترین و اتحاد شکن است ، و من همه این زمینه ها را فراهم میسازم تا شما درگیر آن بوده زره زره آب شوید ، من نمیخواهم بچه های من منهدم شوند ، آنها باید سردار همه باشند ، با هر شیادی و تدبیری که میشود ، گرچه من آدمک حقیری استم ، اما میخواهم خون حقارت را از رگ رگ وجود اولادم بشویم ، شاید هم با پول ، پول های غارت نموده ، فکر میکنم لاف میزنم ، بلی ، من یک لافزن قهارم ، من خوش دارم حرف بزنم ، حرف های بزرگ بزرگ ، گرچه آدمک کوچک و ناچیزم ، من عقده حقارت دارم ، جنون حقیری ، از همین سبب است که آلوده با فسادم ، من مفسد و گنبدیده استم ، این فساد روح من است که شوق دارم تیرباران انسان و سنگسار را ، شلاق زدن ، توهین ، تحقیر و بزدان انداختن را ، به آتش کشیدن شهرها را ، شکستن استخوان وحدت را ، بخیه زدن لب ها و شکستن خامه ها را ببینم و جشن بگیرم ، خوش دارم ملتی را به تباہی بکشانم و خون و خاکستر بجا بگذارم

کسانی بمن روشنفکر میگویند ، من از آن روشنفکرانی استم که نمبرعینکش عوضی است و دید روشن ندارد ، من خوب و بد رنگها را ازهم تفکیک کرده نمی توانم ، من در هر زمانی و نظر به دریافت منفعت شخصی رنگها را باهم خلط کرده ام ، سرخ را با سبز ، سبز را با سیاه و سیاه را با سفید ، با درهم آمیزی رنگها چهره سازی هم کرده ام ، گهی صورت را دوتیغه تراشیده باکف و

کالر (هورا) کشیده داس و چکش را از خانه کارگر و دهقان دزدیده ام ، آنگاه من چهار رُخ یک چهره را در آئینه سیاست آگنده از خیانت و جنایت بحق مردم و وطن نمایش داده ام ، (تره کی بودم و امین ، ببرک بودم و نجیب) زمانی باگیسوه‌های دراز روی شانه و ریش پهن ، دستار یا پکول بسر (الله اکبر) گویان ماه یکشنبه و ستاره را از آسمان خدا و تسبیح و سجاده را از مومن غارت کرده ام ، درین دور خیانت بوطن و مردم (مجددی بودم و ربانی ، گلبدین بودم و ملاعمر) و صد ها چهره سیاه و بدنام دیگر تا امروز ... برای اثبات عمق رذالت و عقاید رنگارنگ خود در هر از گاهی با بیشر می تمام روی من ها کاغذ را سیاه نموده ام و در خور تمجید خود روزنامه ، رساله و کتاب نوشته ام ، مهم نیست که چرند ، سفسطه و یا خلاف حقیقت بوده باشد .

آئینه اینطوری بمن نگاه مکن ، من از تو ، یعنی از خودم شرم ندارم ، آخر چرا باید بشرمم ؟ شرم ، وجدان ، غیرت ، عزت ، افتخار ، اعتماد به نفس ، غرور و چه وجه همه مُرده واژه های بی رنگی اند که مردم در تنگناه مانده ، ضعیف و درمانده برای تسلی خاطر خود و رضامندی شخصیت متلاشی شده خود ابداع کرده اند به عبارت دگر منی بی همه چیز زرنگ همیشه و در همه حال بشما تلقین مینمایم که داشتن چنین معنویات با ارزشتر از مال و منال دنیا است ، گرچه براستی چنین است ، مگر من با شیدادی میخوام فکر شما را به آنطرف معطوف نمایم تا متوجه خیانت ها و جنایت های من نشوید ، وبا این حرامزادگی بار بار نان تانرا از دهن تان چور نموده ، حق تان را پایمال نموده ، آزادی های تانرا در بند کشیده ، خاک تانرا با قدوم بیگانه ها ملوث ساخته و مرده تانرا بی کفن و متلاشی شده با بمب های انتحاری روی دست های تان گذاشته ام .

اینرا میدانم که باوجود تمام این گپ ها ، باز هم شما با چنگ و دندان ، قلم و قدم بی هراس و سرسپرده سنگر مقاومت را گرم نگه میدارید و برای بدست آوردن حق و آزادی بی امان مبارزه مینمایید حتا اگر به قیمت جان خودتان و اولادتان تمام شود ، میدانم که باعث بیداری شما و احساس تان بیداری وجدان تان است . میدانم هرکس نحوه زندگی کردن خود را انتخاب مینماید ، شما آنطوری و من اینطوری ، اینکه کی روسیاه و ترسو است کور هم می فهمد .

میدانم که بار بار در درازنای تاریخ بنام کثیف من تقو خواهید کرد ، برو بابا بکنید ، من و امثال من را زیر انبار تقو مدفون بسازید ، آخرش چه ؟ باز در دور دگر من تاریخ را مینویسم ولو دروغ ، اما مینویسم به نفع و افتخار خود و تبار خود ، چرا تعجب میکنید ؟ مگر قبل ازین دیگرانی از قماش من تاریخ دروغ نوشته اند ؟؟

و شما سالها از جوانی تا پیری با همان تاریخ و افتخارات کاذب دلمشغولی نداشته اید؟؟ مطمئن باشید تا ما حرامزاده ها باشیم کار مردم و وطن زار است .

در آخر میخواهم بگویم که من یگانه خاین بمردم ، آرمانشان و زادگاه شان نیستم ، همتا های من در سراسر دنیا پراکنده اند که بخاطر منافع خود با وسایل و ذرایع ممکن هر نوع آزادی و کرامت انسانی را نابود میسازند ، نیروی نظامی ، شبکه های استخباراتی و دستگاه مسموم سازی و تفتین ما برای مسخ نشان دادن عقاید و باور مردم یا سواستفاده از آنها به اساس جهل ، نادانی و خوشبآوری توده ها در سراسر جهان فعال است ، گاهی بنام استعمار ، زمانی بنام دموکراسی و وقتی زیر عنوان کمک ، بازسازی و همراهی اینجا و آنجای دنیا را با اشغال و تجاوز تاراج مینماییم ... من یکی از آنها استم که در کشور خود زمینه دخول نیروهای اشغالگر را فراهم میسازم ، حنا اگر بقیمت بربادی همه نهاد های مادی و معنوی تمام شود .

و اکنون با همان پول های غارت کرده رأی شما را میخرم ، و بنام (مغزمتفکر) رئیس جمهور شده ، برگرده ای تان سوار خواهم شد ، این سلسله دوام خواهد نمود ، تا زمانی که شما دربی خبری ، بی خردی و خوشبآوری غرق باشید

(من آن بلای استم که روزگار بخود ندیده ، من ابلیس نشسته بر آئینه استم)